

فیلم‌های پرتیر ۲۰۱۰ → تسیم نیک‌فرد

■ **صبح تابان** (Morning Glory)

بسپاری از مردم بر این باورند که قبل از دیدن این فیلم ابتدا باید فیلم «The Devil Wears Prada» را دید تا بعد از آن بتوانی نظر درستی درباره فیلم «صبح تابان» ارائه دهی و جای تاسف دارد که در اوج فیلم که ببینند در جای خودش میخکوب شده و مضطرب و نگران است، ناگهان ادامه داستان به گونه‌ای می‌شود که خود را در سردرد گمی و بهت قرار می‌دهد. از طرف دیگر این فیلم کارهای اشتباه و غلطی را که مردم در طول زندگی‌شان مرتکب می‌شوند به صورتی ماهرانه به تصویر کشیده و یادآور ضرب‌المثل معروف «از ماست که بر ماست» است.

■ **Splice**

از نظر طرفداران این فیلم همین صحنه‌های ترسناکش کافی است تا ببینند را نسبت به استعداد و توانایی سازنده فیلم آگاه کند. وینستزو ناتالی در این فیلم اشاره به موجوداتی کرده که از لحاظ ژنتیکی جهش یافته‌اند، طوری که با دیدن شکل ظاهری و استخوان‌بندی شخصیت‌های آن که نقش‌شان را «سارا

پالی» و «آدرین برودی» بازی می‌کنند حالت چندش و ازار به فرد دست می‌دهد. از جمله عوامل دیگری که نظر طرفداران این فیلم را به خودش جلب کرده یکی موضوع آن است که درباره دو دانشمندی است که دست به یکسری آزمایش ژنتیکی می‌زنند و موجود انسان‌نمایی را خلق می‌کنند که بال دارد و از گوشت حیوانات تغذیه می‌کند، دیگری به علت بازی آدرین برودی در این فیلم برمی‌گردد و در نهایت کارگردان فیلم را به گونه‌ای به پایان می‌رساند که ببینند را در بهت و سردرد گمی قرار نمی‌دهد.

■ **چگونه اژدهای خود را تربیت کنبد** (How to train your drogon)
این یک فیلم سه بعدی بی‌نظیر است که کمپانی دریم درکس با ساخت این کارتن هم منتقدان سینما و هم بیننده‌ها را شگفت‌زده کرد. به نظر علاقه‌مندان این فیلم دوبله «جی برنجل» و «کریچ فرگوسن» در فیلم فوق‌العاده است، طوری که دوبله «جی برنجل» جزء یکی از بهترین کارهایش در حوزه سینما شناخته شد. شخصیت‌های این فیلم دوست‌داشتنی هستند. این فیلم آنقدر جالب و جذاب است که نیازی نیست مانند فیلم «پیکران» که موضوع آن درباره اژدهاست تبلیغ و تلاشی برای تشویق مردم به دیدن آن شود. این فیلم جنبه آموزشی دارد و شخصیت‌های فیلم مطیع بودن و اطاعت را به بیننده نشان می‌دهند. گذشته از تمام این مزیت‌ها دوبله «ششان کانری» در این فیلم انسان را مجبور می‌کند هر طور شده ۲۰ دلار بلیت برای دیدن آن پرداخت کند.

■ **«گره ماهی» (Catfish)**
از نظر طرفداران این فیلم بعد از فیلم مستند «Happy texas» جزء یکی از بهترین فیلم‌هایی است که تاکنون ساخته شده و موضوعی شبیه به «واقعیت زندگی» را دارد و به گونه‌ای است که بعد از دیدن آن همه را به بحث و گفت‌وگو وامی‌دارد. در تمام طول مدتی که مشغول به دیدن آن هستید ابتدا احساس کسالت و خستگی نمی‌کنید. این مستند مانند «Closeup» و «F for Fake» انسان را به اوج هیجان می‌رساند و جالب اینجاست که اگر بعد از دیدن آن باز هم کسی جرات بکند پا به دریا بگذارد معلوم است که خیلی شجاع است.



■ **Kick-Ass**
این فیلم نسبت به دیگر ساخته‌ها طرفداران کمتری را داشت و خیلی از آن استقبال نشد. نه به خاطر اینکه حالت طنز و کمدی نداشته، بلکه به خاطر اینکه موضوع آن به گونه‌ای نبود که مخاطب را به سمت خودش جذب کند. مثلاً فیلم‌های «Hitgirls» و «Big Daddy» نسبت به Kick-Ass استقبال‌کننده‌های بیشتری داشت. شاید دلایل این بود که به جای استفاده از جلوه‌های بصری با اجرای خوب بازیگرانش که یکسری جوان آن را بر عهده داشتند، مخاطب را به سمت خودش جذب کرده و فیلم‌هایی که شخصیت‌های آن افراد شرور هستند فکر و روح ببینند را آزار می‌دهد و بیخود آن را به خودش مشغول می‌کند، چون در واقعیت چنین انسان‌های شرور و پستی که دست به اعمال خشت‌آمیز می‌زنند به آن شدتی که در فیلم نشان داده می‌شود، وجود ندارند.

■ **۱۲۷**

یکی از دلایل جذب مخاطب به این فیلم موضوع آن بود که درباره کوهنورد جوانی است که پیاده دست به سفرهای طولانی می‌زند و از نیرو و انرژی بسیاری برخوردار است. دنی بوئل کارگردانی این فیلم را بر عهده داشته و از طرفی بازی «جیمز فرانکو» در این فیلم واقعاً فوق‌العاده است.

در جای دیگر، مخاطبان این فیلم بر این باورند که «دنی بوئل» مانند «ووه بل» که بازسازی فیلم «کشتار مرغ مقلد» را بر عهده داشته، نتوانسته در ساخت آن موفق شود. هر چند وی تمام ترندها و کلک‌های سینمایی را در بهتر ساخته شدن آن به کار برده ولی نتیجه‌ای که انتظار می‌رفت به دست نیامده و واقعاً کارگردان باید به قدری مهارت داشته باشد که بتواند در مدت ۹۰ دقیقه که زمان فیلم است، ایده‌ها و افکارش را به طور صحیح در فیلم نشان دهد.

■ **کپی**

■ **سفری که بوی مرگ می‌دهد**

ساموئل ال جکسون و تامی لی جونز در فیلم تلویزیونی «سانست لیمیتد» بر مبنای نمایشنامه بلندی به همین نام نوشته کورمک مکارتی بازی کردند. کارگردان این فیلم تلویزیونی که فور به روی آنتن شبکهٔ اچ‌بی‌وی می‌رود تامی لی‌جونز است. اگر کورمک مکارتی شیوه‌ای داشته باشد، آن پرسیدن و سپس شلیک کردن است. رمان‌های خشن او که در مناظق مرزی می‌گذرند آثاری چون «جایی برای پیرمردها نیست» و «جاده» معماهای بسیاری خلق کرده‌اند؛ معماها و سوالاتی چون «در نهایت انسان موجودی شر است یا خیر؟» یا «تمیزترین راه برای ترکاندن مغز یک آدم با اسلحه کپسول هوا چیست؟» مکارتی نمایشنامه «سانست لیمیتد» را سال ۲۰۰۶ نوشت. اقباس تلویزیونی این اثر که یک ماه دیگر پخش می‌شود شبیه یک تفتیش عقاید واقعی است. عنوان اثر از نام قطاری است که در بخش جنوبی امریکا مسافران را جابه‌جا می‌کند؛ بلیت بیکطرفه‌ای از غرب به سمت طلوع برای سفری که بوی مرگ می‌دهد. تمام داستان دور یک میز ناهارخوری می‌گذرد، پروفیسور سفیدپوستی (با بازی جونز) که سعی کرده با پریدن جلوی قطار خودکشی کند اسیر مجرم سابق سیاهپوستی (با بازی جکسون) می‌شود. از کورمک مکارتی رمان‌های «جایی برای پیرمردها نیست» و «جاده» به فارسی ترجمه شده است.

فیلم‌های جهان

نگاهی به زندگی ماریو مونیچلی کارگردان پر آوازه ایتالیایی به مناسبت مرگش

دیکنز عصر ما

■ **باسکواله اینونه**

ترجمه: کاوه جلالی

«بهترین فیلم‌های من درباره شکست هستند. خنده از دل تلخی و افسردگی بیرون می‌آید. با این حال فکر نمی‌کنم بدبین باشم. خوشبین هستم که از دیدن نکات منفی در خوبی‌ها لذت می‌برم.»

کورتسو مالتس فردای روز خودکشی کارگردان ۹۵ساله در روزنامه رپوبلیکا او را بازآاز ملت ایتالیا خواند. اثر غول‌آسای «کمدی انسانی» باژاک- از نوع ایتالیایی آن- بر یک دوچین از آثار او که اکثراً شاهکار هم هستند سایه افکنده است. اما خود مونیچلی در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۷۸ نام نویسنده بزرگی را که بیشترین تأثیر را بر او گذاشته و فیلم‌هایی مثل «آدم‌های ناشناس» (۱۹۵۸) یا «اعتصاب‌کنندگان» (۱۹۶۳) را با الهام از او ساخته است، آشکار کرد: چارلز دیکنز. مونیچلی تنها بر انتقاد عریان نسبت به بی‌عدالتی اجتماعی در آثار دیکنز تکیه نکرد بلکه در طنز و هجو هم تحت تأثیر او بود. در حقیقت دیکنز الگوی مونیچلی در به تمسخر گرفتن تلخ‌اندیشانه به حساب می‌آمد.

مونیچلی به سال ۱۹۱۵ در ویاریچیو متولد شد و از دوران نوجوانی در ساختن فیلم کوتاه یک نایفه شمرده می‌شد. نخستین فیلم بلندی که به همراه آلبرتو ماندادوری ساخت در سال ۱۹۳۵ در بخش مسابقه جشنواره ونیز پذیرفته شد. او تا پیش از آغاز دوران اوجشن و همکاری با کارگردانی مثل پیترو جرمی در نقش دستیار کارگردان و فیلمنامه‌نویس با فیلم‌سازیانی مثل ماریو کامرینی، فرناندو پچولی میلادی همکاری کرد. اما همراهی با جرمی دوران خوبی برای مونیچلی بود و در فیلمنامه‌هایی مانند «جوانی گمشده» (۱۹۴۷) و «به نام قانون» (۱۹۴۸) فیلمی که مونیچلی از آن به عنوان بهترین فیلمی که تاکنون درباره مافیای سیسیل ساخته شده، یاد می‌کرد، با وی همکاری کرد. پس از جرمی، سنسنو (اسم هنری استفانو واتزینا) مهم‌ترین شخصیت زندگی هنری مونیچلی بود. آنها برای نخستین بار به سال ۱۹۴۹ یکدیگر را ملاقات کردند؛ ملاقاتی که منجر به همکاری در مجموعه‌ای از فیلم‌ها شامل «دزدها و پلیس‌ها» (۱۹۵۱) با بازی آلدو فابریزی و هنرپیشه معروف ناپلی توتو شد. اما مونیچلی در مصاحبه‌ای اقرار کرد: «سنسنو فیلمنامه‌نویسی حیرت‌انگیز بود اما به همان اندازه کارگردان قابلی نبود. کارگردان باید سرشار از انرژی باشد و شخصیت قوی داشته باشد اما سننو اجازه می‌داد شرایط بر او غلبه کند یا تهیه‌کننده‌ها و بازیگران در کارش دخالت کنند. او برای کارگردانی زیادی موب بود.»

همین اختلاف نظر سبب‌ساز جدایی دوستانه دو شریک شد و از آن پس مونیچلی به راه خود رفت. در سال ۱۹۵۸ او فیلمی ساخت که از نظر بسیاری از منتقدان و تاریخ‌نویسان سینمایی، اولین نمونه از فیلم‌های «کمدی ایتالیایی» به حساب می‌آید؛ «آدم‌های ناشناس». این فیلم که تقلیدی سینمایی از تریلرهای جنایی مثل «جنگل آسفت‌ا» ساخته جان هیوستون بود بازیگرانی مثل مارچلو ماسترویانی، ویتوریو گاسمن، کلودیا کربالیاله و توتو را در فیلمی با ماجراجاری تلخ و شیرین گرد هم آورد؛ فیلم نمونه‌ای از مونیچلی که تلاش را باارجاع به زمینه‌ای که ژان پییر مولین آن را «کمدی سخت برای رسیدن به شکست» می‌نامد، اجرا می‌کند. مونیچلی فیلمنامه این فیلم را با همکاریانش اسکار پللی و سسو چیچی‌دامیکو نوشت و جیانی دی وناززو که فیلمبرداری درخشان در کار با فیلم سیاه و سفید بعدها در دو فیلم «شب» ساخته آنتونیونی و «هشت و نیم» فللینی بیشتر شناخته شد فیلمبردار این فیلم بود. پس از این بود که مونیچلی با تهیه‌کننده مدی‌اِش، دینو دولوتزینر، همراه شد تا نخستین فیلم درباره جنگ جهانی اول را با نگاهی به داستان گی‌دو مونپاسان، «دو دوست»، که برای اولین بار در سال ۱۸۸۲ به چاپ رسیده بود، بسازند. دولوتزینر درباره فیلم گفته است: «می‌خواستیم ببینیم اگر فیلم «در جبهه غرب خبری نیست» را با دو آدم بی‌مصرف که نقش آنها را گاسمن و سوردی بازی می‌کردند بسازیم، چه چیزی از آب درخواهد

●.....< اندرو ساریس/ ترجمه: حافظ روحانی

نگاه «فیلم کامنت» به کارنامه کلود شابرول

اقیانوس به وقت مد

هنگامی که نخستین بار به سال ۱۹۶۱ به پاریس رفتم کلود شابرول (۲۰۱۰-۱۹۳۰) داشت زیر سایه فرانسو تروفو، ژان لوک گدار و آن رنه از نظر منتقدان و تماشاگران سنج می‌شد. اولین مخالف‌خوانی با چنین بورژوازی موح نو سینمای فرانسه را که در جشنواره کن سال ۱۹۵۹ مطرح شده و توجه من را نیز جذب کرده بود هنگامی شنیدم که داشتم با هانری اِلنگوا مدیر سینماک فرانسه در ساحل چپ شام می‌خوردم. او بعد از اینکه میزبان اجازه داد من «۴۰۰ ضربه» تروفو، «از نفس افتاده» گدار و «هیروشیما، عشق من» رنه را پرشورانه ستایش کنم آرام ولی پرتحکم تنها یک نام بر زبان آورد؛ «شابرول». نه فقط آن زمان که اکنون نیز کمتر روستایی با او موافقت، بعد از آن من خودم بیشتر درباره رومر، گدار و تروفو نوشتم تا درباره شابرول و از همان موقع من بیشتر به شابرول توجه کردم و در نهایت به این نتیجه رسیدم که شابرول اصلاً نماد موح نو سینمای فرانسه است. چنانچه در مقدمه‌ای بر مصاحبه روشنگرانه مارک شیوار در سال ۱۹۶۲ با شابرول نوشتم: «کلود شابرول خیلی زود به چهره فراموش‌شده موح نو تبدیل شد، هرچند هنگامی که دیگر هم‌دوره‌ای‌هایش

داشتند به سختی می‌کوشیدند نخستین فیلم‌شان را بسازند او هشت فیلم ساخته بود. او نه بسان گدار

شماایل گونه بود و نه بسان تروفو دوست‌داشتنی. او در میانه دهه ۱۹۶۰ آنچنان مدحه شد که به اجبار فیلم‌های او پیش شکست‌خورده را می‌پذیرفت.

در بهترین حالت می‌توان اینچنین فکر کرد که فیلم‌های شابرول بیش از آنکه درباره زندگی باشند



سال گذشته میلادی شاهد نمونه‌ای‌ترین شکل تناسب مرگ و فیلمسازی بودیم. ماریو مونیچلی (همچنان که در متن زیر خواهید خواند) تلخ‌ترین وقایع اجتماعی را با یوزخندی هیچ‌انگارانه به ما نشان داد. با دیدن آثارش دمی از جهان پرادبار غافل نمی‌شویم اما در عین حال به آن می‌خندیم. رسیدن به چنین نظرگاهی در سینما تنها شاید از نابغه‌ای چون مونیچلی برمی‌آمد؛ کسی که کمدی را به تیغ تیزی تبدیل کرد که دمل‌های جهان را پیش‌روی ما نیشت‌ر بزند. او تلخ‌اندیشی سرخوش بود و مرگش را درست همانند یکی از آثارش کارگردانی کرد. روز

۲۲ نوامبر سال ۲۰۱۰ بیمارانی و همراهان‌شان که با عجله و اضطراب به بخش اورژانس بیمارستان جیووانی قدیس در رم مراجعه می‌کردند ناگهان دیدند پیرمردی فر توت از طبقه پنجم بیمارستان خود را به بیرون پرتاب کرد و روی زمین نزدیک در ورودی اورژانس جان باخت. ناظران صبح فردا دریافتند او ماریو مونیچلی کارگردان صاحب‌نام سینما بود که در ۹۵سالگی دست به خودکشی زد. خودکشی در ۹۵سالگی با پریدن از طبقه پنجم بیمارستان یک کمدی تلخ- عمیقاً تلخ- دیگر با بازی مارچلو ماسترویانی می‌توانست باشد.



مونیچلی خود درباره فیلم گفته است: «با فیلم «یک مرد متوسط کوچک» می‌خواستم واقعیت دراماتیک جامعه ایتالیا در دهه ۷۰ میلادی را بررسی کنم. تغییر سبک و موضوع منطقی و طبیعی به نظر می‌رسد و در دوران فیلمبرداری می‌گفتم این فیلم نشانه مرگ کمدی ایتالیایی خواهد بود؛ حداقل مرگ جبهلی یک دگرگونی و تغییر عمیق که هست.»

بهرغم آنکه سینمای ایتالیا پس از دهه ۸۰ در سراسییبی سقوط قرار گرفت مونیچلی به کارگردانی تئاتر و سینما ادامه داد. نقطه درخشان کارنامه هنری او در دهه ۸۰ فیلم «بیا امیدوار باشیم که دختر باشد» تجلیلی بود از شمایل زن در سینما که مهم‌ترین هنرپیشگان زن این دوره در آن حاضر شدند (کاترین دونوو،لیو اولمان و استفانی ساندلری) و در دهه ۹۰ فیلم «بیماری تلخ» بود با درخشش ساندلری، جیان کارلو جیانینی و امانوئل سینیِه (همسر رومن پولانسکی، «زصرح») ساخته‌شده به سال ۲۰۰۶ تبدیل به واپسین فیلم مونیچلی شده؛ فیلمی که در آن کارگردان دوباره به سینمای تاریخی- جنگی بازگشت و در آن داستان سربازی ایتالیایی را که هنگام جنگ جبهلی دوم به لیبی فرستاده شده، روایت می‌کند.

مونیچلی حتی تا یک هفته پیش از مرگش هم فعال بود؛ ستاد ضدقطع کردن بودجه هنرمندان» را به راه انداخت و به دیدن دانشجویان می‌رفت؛ در تلویزیون آشکارا علیه برلوسکونی مصاحبه می‌کرد و حتی اولین سال میلادی گذشته در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «ها در این کشور به یک انقلاب نیاز داریم، یک انقلاب حقیقی؛ آنچه هیچ گاه نداشتیم.»او تا لحظه آخر دقیق، تیزهوش، رک، صریح و قوی ماند و در لحظه مرگ فیلم غیرکمدی حاضر شد و همه را خیره کرد.

■ **پایان‌های**

اولین نریت خواننده سابق کُر نمایش‌های برادوی در اقدامی جنون‌آمیز معمار معروف استفورد وایت را به قتل می‌رساند. بازسازی شابرول فیلمی است کاملاً فرانسوی و به‌روز با یکی دیگر از آن شخصیت‌های زن شابرول. لودوین سایانه در فیلم نقش گابریل دوتز را ایفا می‌کند؛ گوینده اخبار هواشناسی که بین دو مرد به تمایلات جنون‌آمیز متفاوت گرفتار است. چنانچه در آن نوشته نیز ذکر کرده بودم، گره‌گشایی «تعبیر آموزه دراماتوزی چخوف در نمایش سه خواهر است که اگر اسلحه‌ای را در برده اول نشان می‌دهی، بهتر است در پرده سوم استفاده‌اش کنی.» در مورد گابریل این اتفاق می‌افتد، او نه فقط از منظر استعاری مابین پل و شارل تقسیم می‌شود که در پایان فیلم با حقه یک شعبه‌باز به دو تکه تقسیم می‌شود. این فیلم یکی از پیچیده‌ترین آثار شابرول است و او هنوز می‌تواند در اقیانوس‌اش موجی به راه اندازد.

آخرین فیلم شابرول فیلم جذاب ولی دیدن‌نشده «بازرس بالی» (۲۰۰۹) با بازی ژرار دی‌باردیو در نقش کارآگاهی است که در این فیلم شابرول – هیچکاکي رگ‌هایی از وجود سیاه شخصیت‌اش را در یک جنایتکار می‌یابد. این فیلم مثالی از نیم‌قرن فیلمسازی شابرول است که ترکیبی خلق می‌کند از کمدی گروتسک و شور و شغف احساسات که به آلفرد هیچکاک و فریتز لانگ تکه می‌زند.

الهام‌بخش آنتونیونی) را به‌او واگذار کرد. «دختری با اسلحه» درباره دختری سیسیلی است که فریب می‌خورد و رها می‌شود و سپس شهر به شهر در انگلستان فریب‌دهندگانش را تعقیب می‌کند؛ از لندن و فیلدلوادینگ بورو گرفته تا برایتون و علاوه بر ویتی، استنلی بیکر و کارین ردگریو هم در آن نقش‌آفرینی کردند. «دختری با اسلحه» نقطه عطفی در کارنامه ویتی بود و پس از این فیلم او در تعداد زیادی فیلم کمدی حاضر شد. در سال ۱۹۷۴ پیترو جرمی مرشد و دوست قدیمی مونیچلی می‌خواست فیلم «دوستان من» را بسازد – نسخه به روزشده «ولگردها» که قهرمانانش یا به میانسالی گذاشته‌اند – اما جرمی پیش از آغاز فیلمبرداری درگذشت و مونیچلی فیلم را به پایان رساند و فیلم به یک پدیده در سینمای ایتالیا تبدیل شد و ترسده همانند «آواره‌ها»ی استون اسپیلبرگ در هالیوود در گیشه موفق عمل کرد و با یک دنباله دیگر در سال ۱۹۸۲ پی گرفته شد.

در سال‌های بحران سیاسی ایتالیا که به «سال‌های سرب» شهرت دارد مونیچلی تلخ‌ترین و بدبینانه‌ترین آثارش را ساخت. «یک مرد متوسط کوچک» (۱۹۷۷) بر اساس داستانی از وینچنزو چرامی درباره پدری بود که به طرز بیمارگونه‌ای عاشق پسرش بود و پس از آنکه در جریان یک دزدی او را از دست می‌دهد زندگی‌اش از هم می‌پاشد. نقش پدر مغرور و غم‌یده را آلبرتو سوردی بازی می‌کند که در ادامه می‌خواهد سرنوشت را با دستان خود هدایت کند و انتقام پسر را از قاتلان بگیرد. همان گونه که مونیچلی نخستین نقش کمدی مونیکا ویتی را برای او نوشت در این فیلم هم سوردی برای نخستین بار در یک نقش درام غیرکمدی حاضر شد و همه را خیره کرد.

■ **نکته**

در سال ۱۹۷۴ پیترو جرمی مرشد و دوست قدیمی مونیچلی می‌خواست فیلم «دوستان من» را بسازد – نسخه به روزشده «ولگردها» که قهرمانانش یا به میانسالی گذاشته‌اند – اما جرمی پیش از آغاز فیلمبرداری درگذشت و مونیچلی فیلم را به پایان رساند و فیلم به یک پدیده در سینمای ایتالیا تبدیل شد.



■ **پایان‌های**